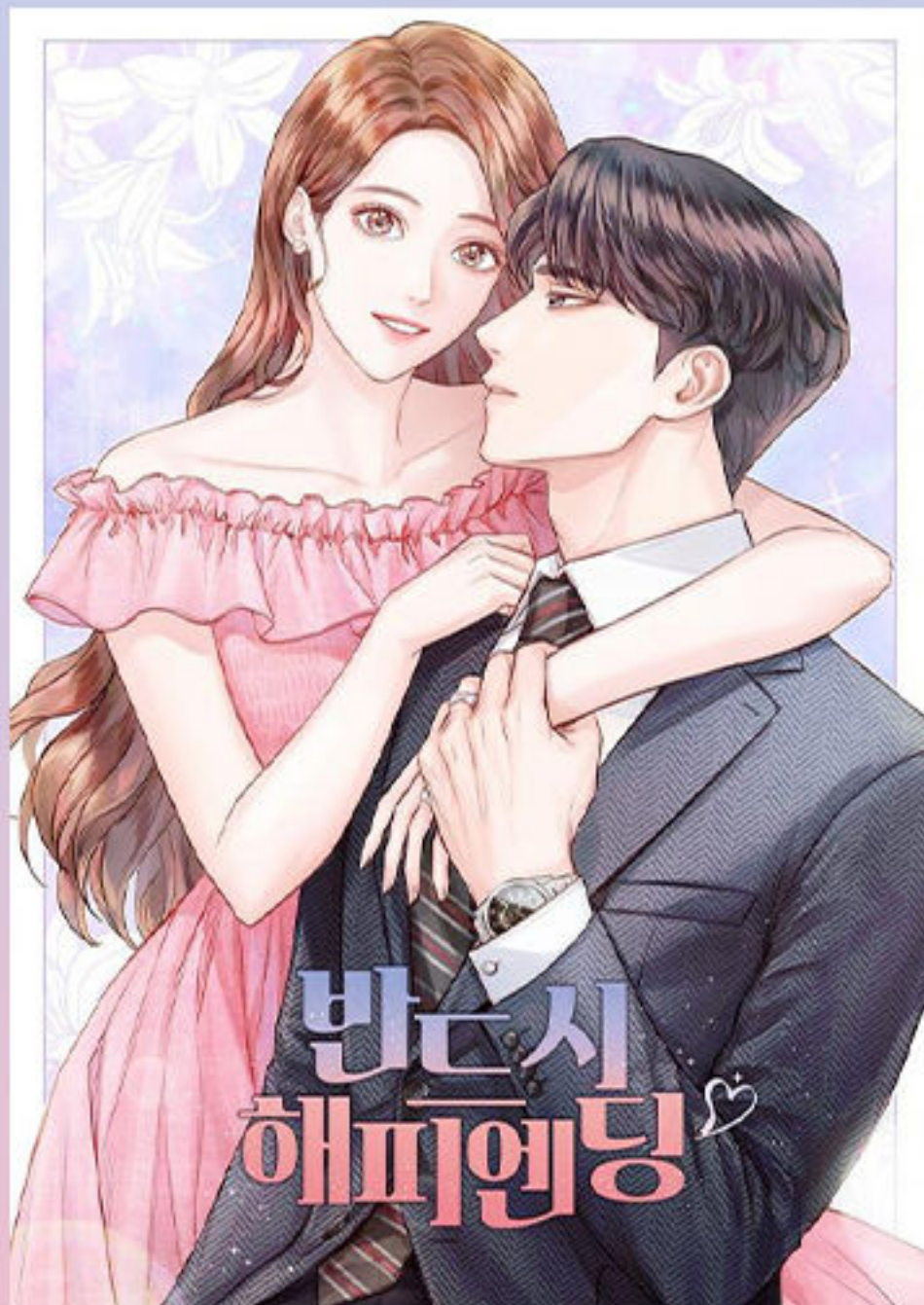




IRISEKAI



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

Vera
Fat
Robin

مترجم:

کلینر:

تایپیست:

반드시 해피엔딩

각색 불사 그림 재림
원작 플아다



من
واقعاً متأسفم،
يون ٩٩.

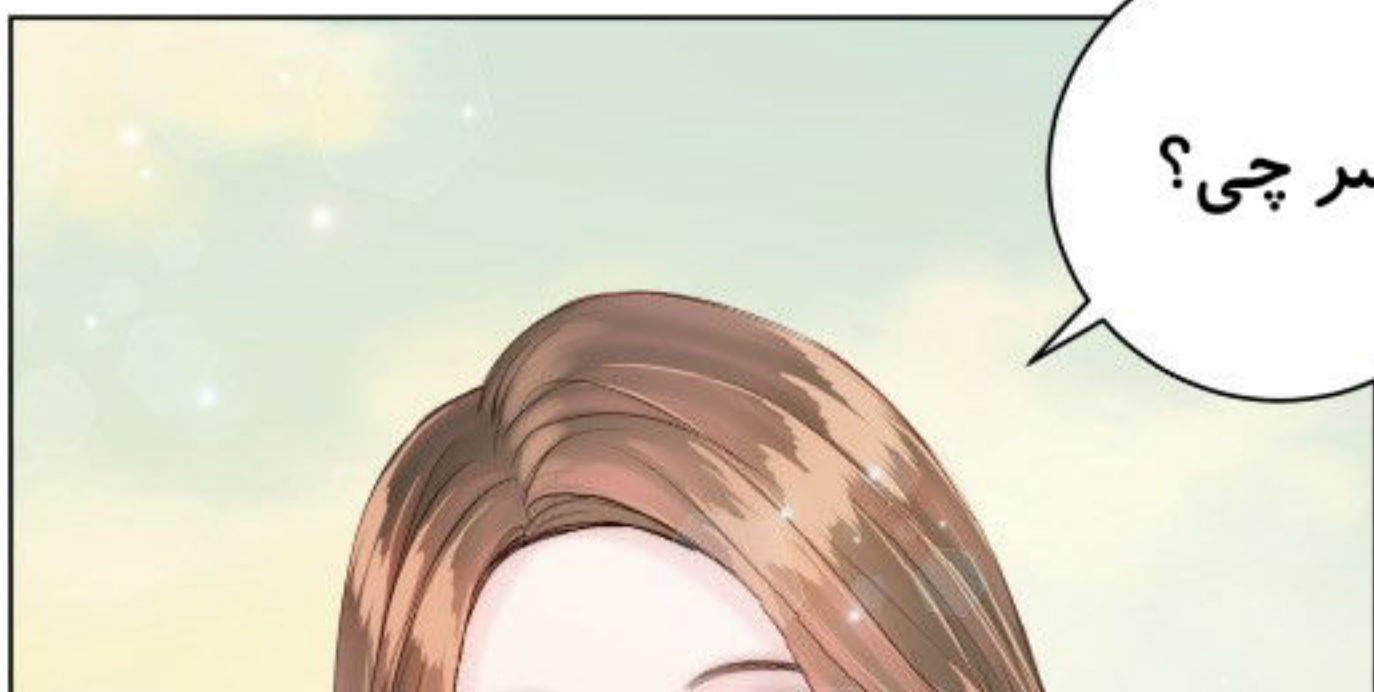




مگه سرش
ناراحت نبودی؟



سرچی؟

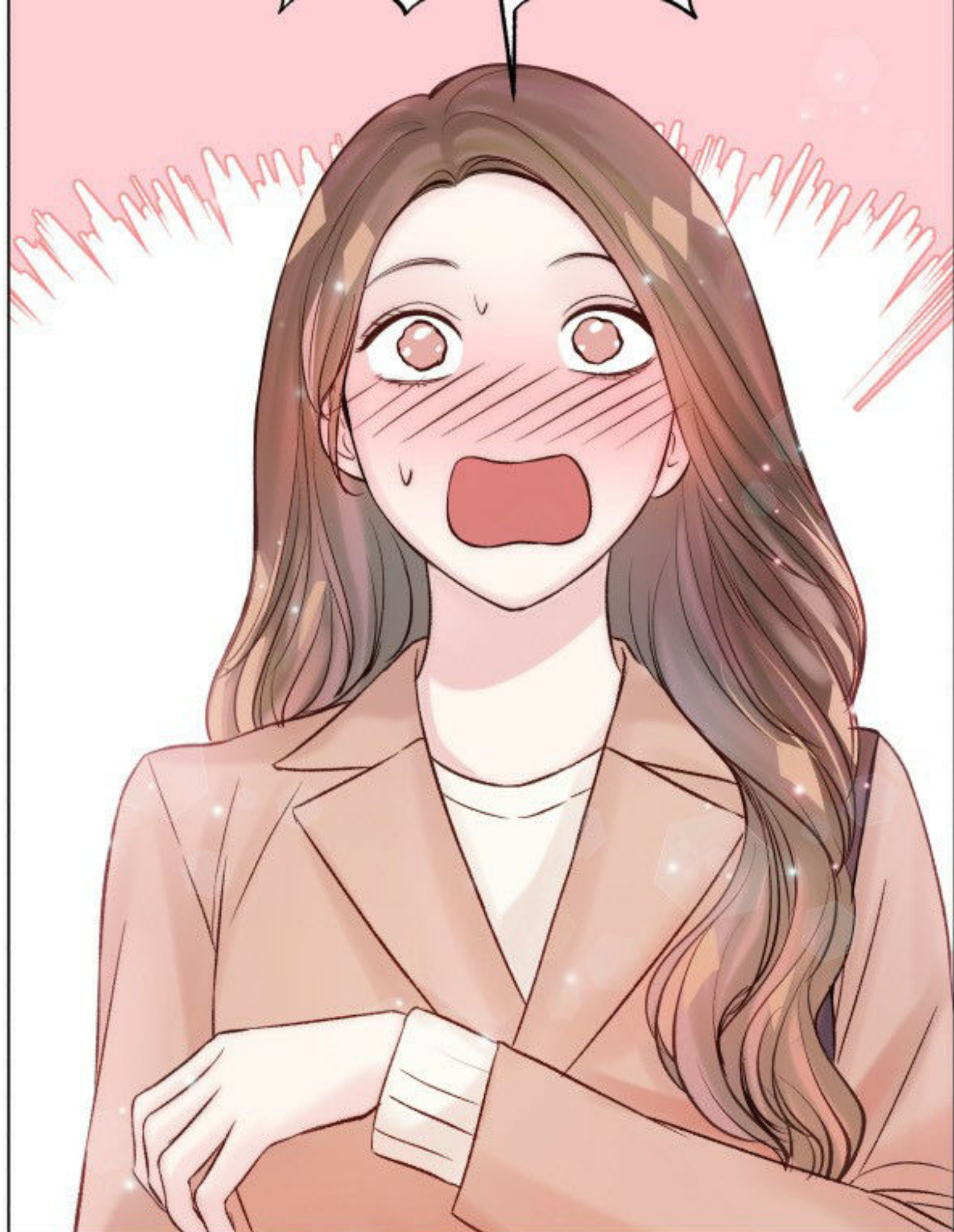




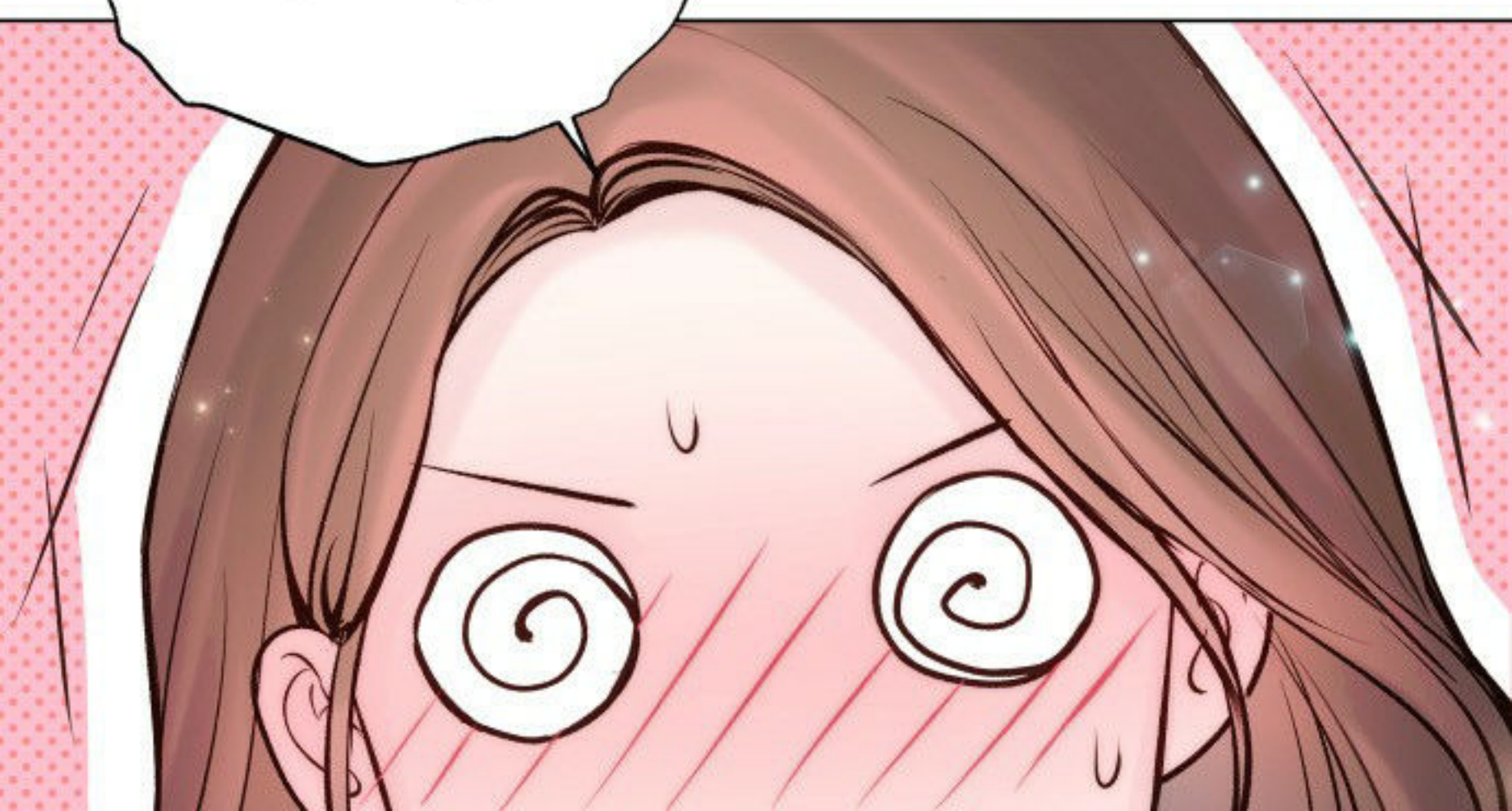
سر اولین بوسه
مون. من نباید اونجوری
اولین بوسه تو هدر
میدادم.



بیفتشید؟!؟!؟!!



چی... چی
داری میگگی؟





تو...
تو چت شده؟



من او کی ام.



هیچ مشکلی ندارم.
جدی می‌گم.



این حرفا رو توی
دلت نگه داشته بودی
و جیک ات در نمیومد.
مگه نه؟



بخاطر این بود
که حافظه من خیلی
خوبه، گرفتی؟!



چرا اونکارو
کردی؟



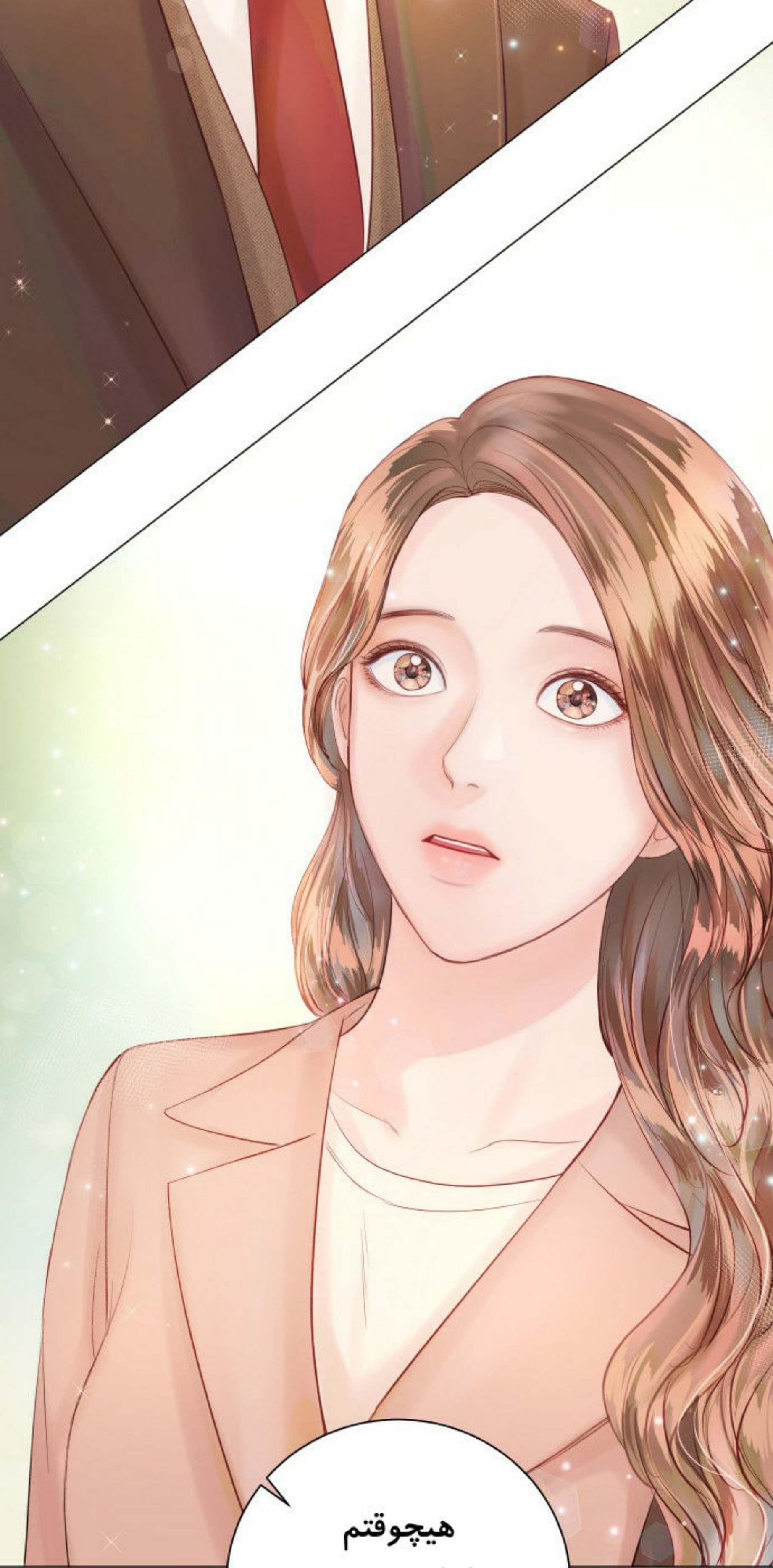
بهت گفتم

که او کی ام.

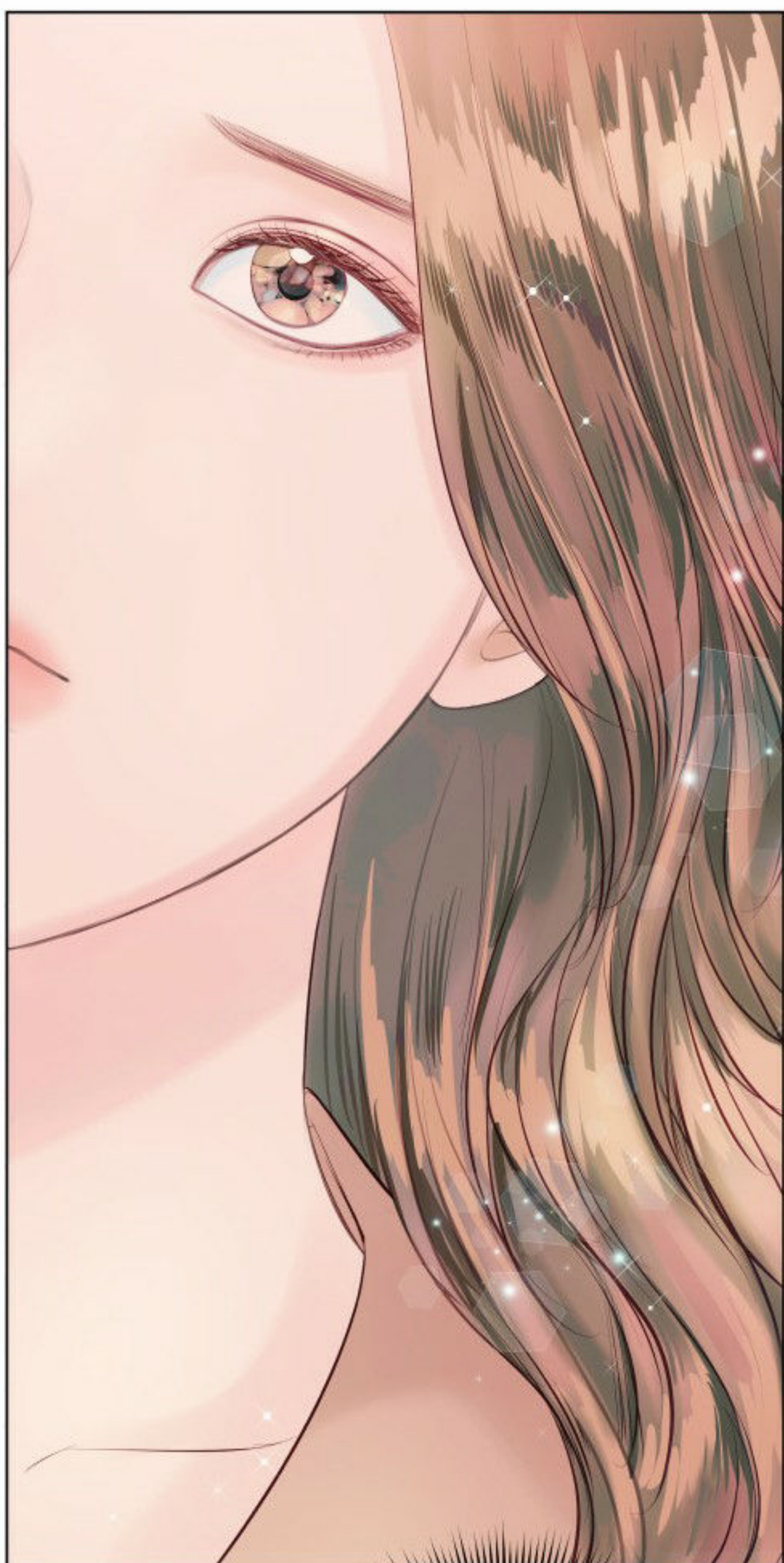


هر وقت سعی
میکنم بهت نزدیک
باشم، ازم فاصله
میگیری.

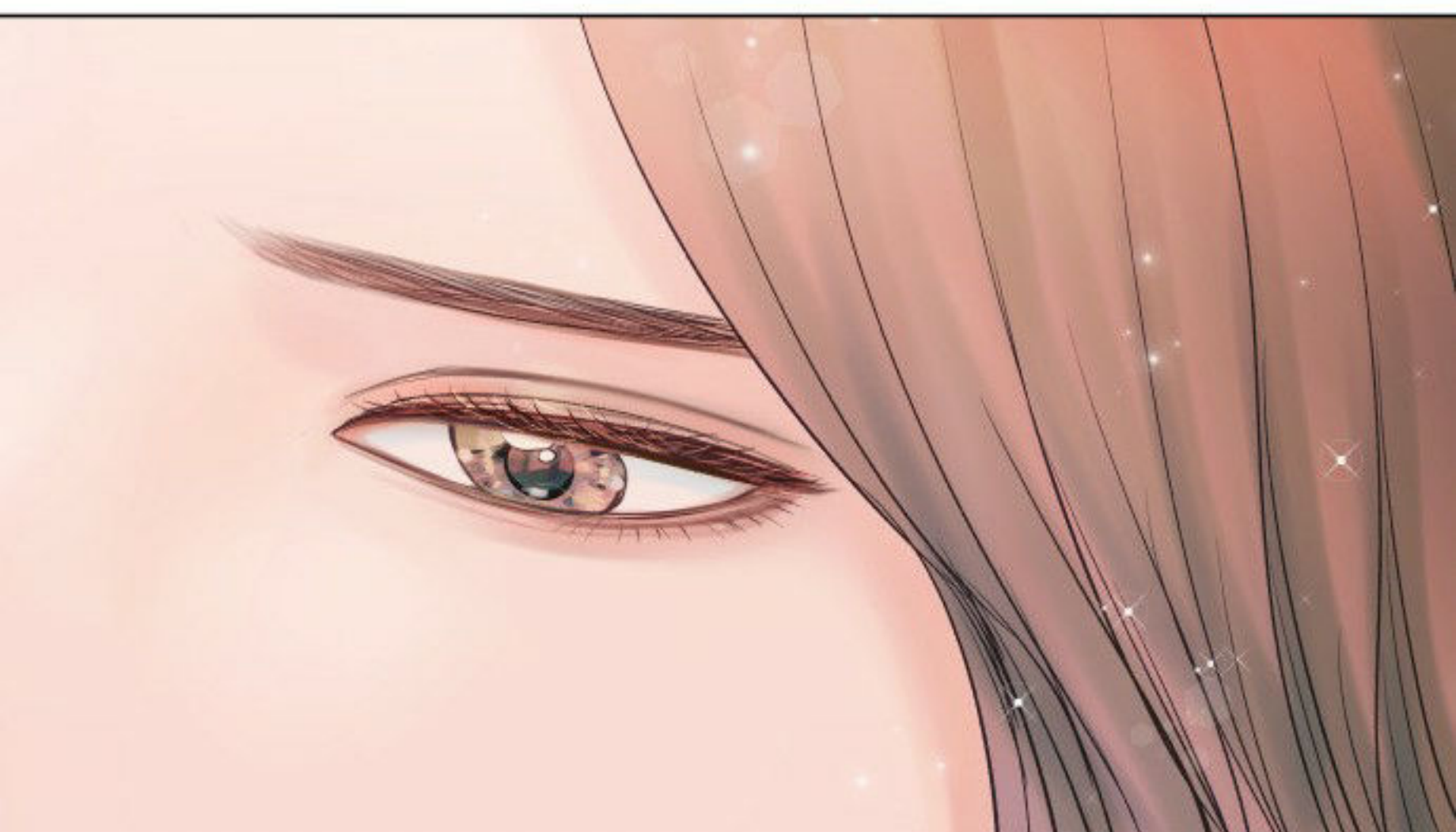




هیچوقت
باهام چشم تو
چشم نمیشی.



پس...
متوجه رفتارم
شده بود.



**همیشه یه دیوار
بین ما دوتا بوده.**





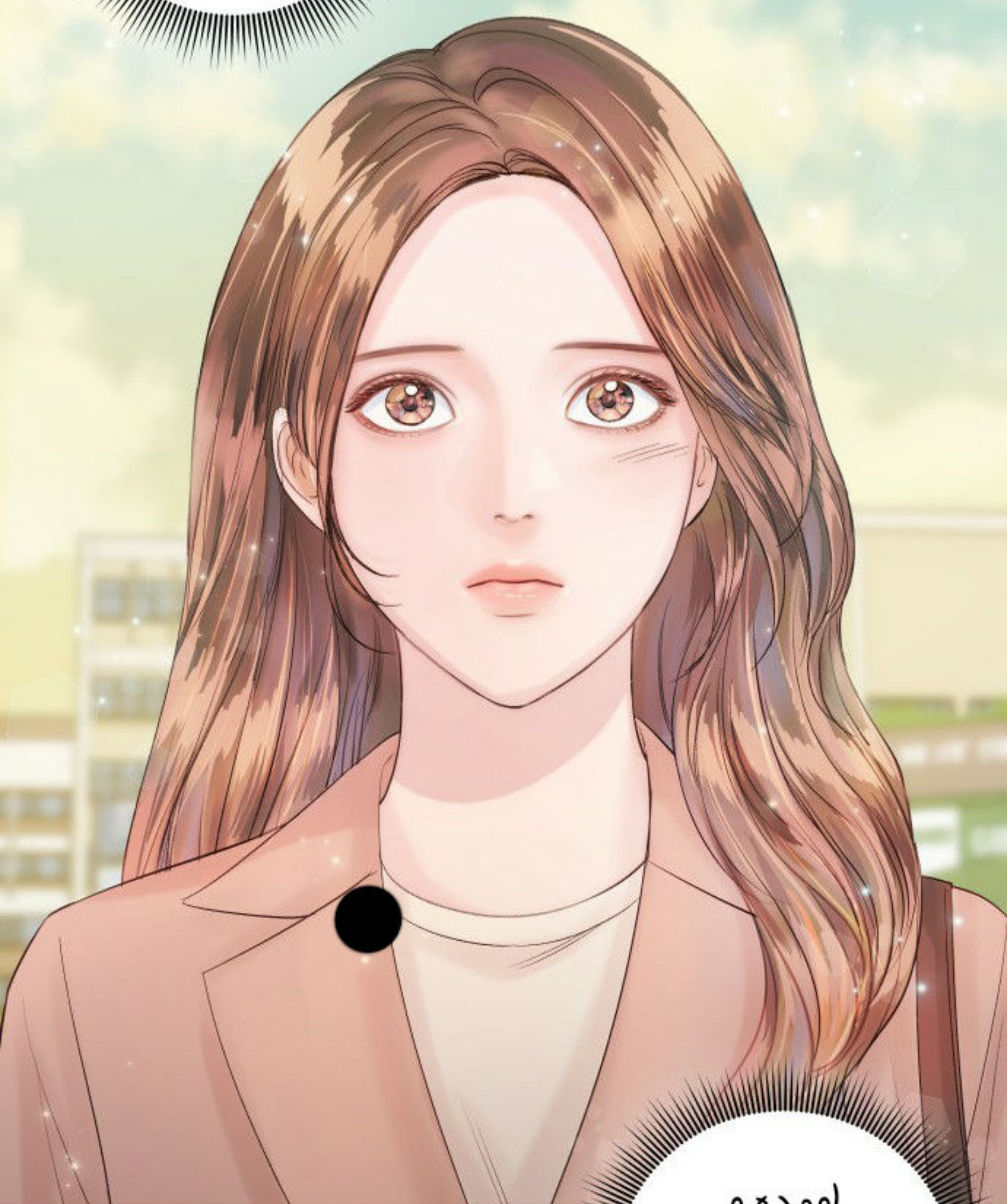
فکر میکردم با
گذر زمان، این دیوار
هم ناپدید میشه ولی
اینطور نشد.

انگار که
من همیشه میترس
توی چشمت نگاه
کنم.



گمونم اونم
به همین چیزا
فکر میکرد.

حالا که ماچرا
رو فهمیده



اومده و
واقعیت رو ازم
میخواند.



هنوزم ازم
میترسی؟

سونه، چیزی
که ما نیاز داریم زمان
بیشتر نیست.

اینم خودش یه
سواله، درسته؟

... قبلا هم گفتم.
چشم هات...



فقط یه نگاه
به صورتت منو
میترسونه.

خوب بنظرت
چیکارش میتونم
بکنم؟



아... 아... 아...

میخواهی وقتی
حرف میزنم
چشمامو ببندم؟



چرا یهو
پسر محاله شده؟



چرا اینقدر
مهربون شدی؟
رفتارت عجیبه.



تو نباید از
طرز حرف زدن
من بترسی.

وہا: حالا اینہم گنیر اورده ها. قیاضہ رو گنا ترو خدا.
این ترسیده اس الان؟

مگہ زورہ؟ داری
منو میترسونی!



حالا نمیشه
ازم نترسی؟



وہا: من مطمئنم اینا ماہا رو گنہ اور دن. این ناز کن
اون ناز بخور. چہ خبر تونی؟ نامزد بازیہ مگہ؟

رایین: آخہ چرا اینا ناز همو میکنن من باید تایپ کنم TT

با قبلت فرق
کردی...

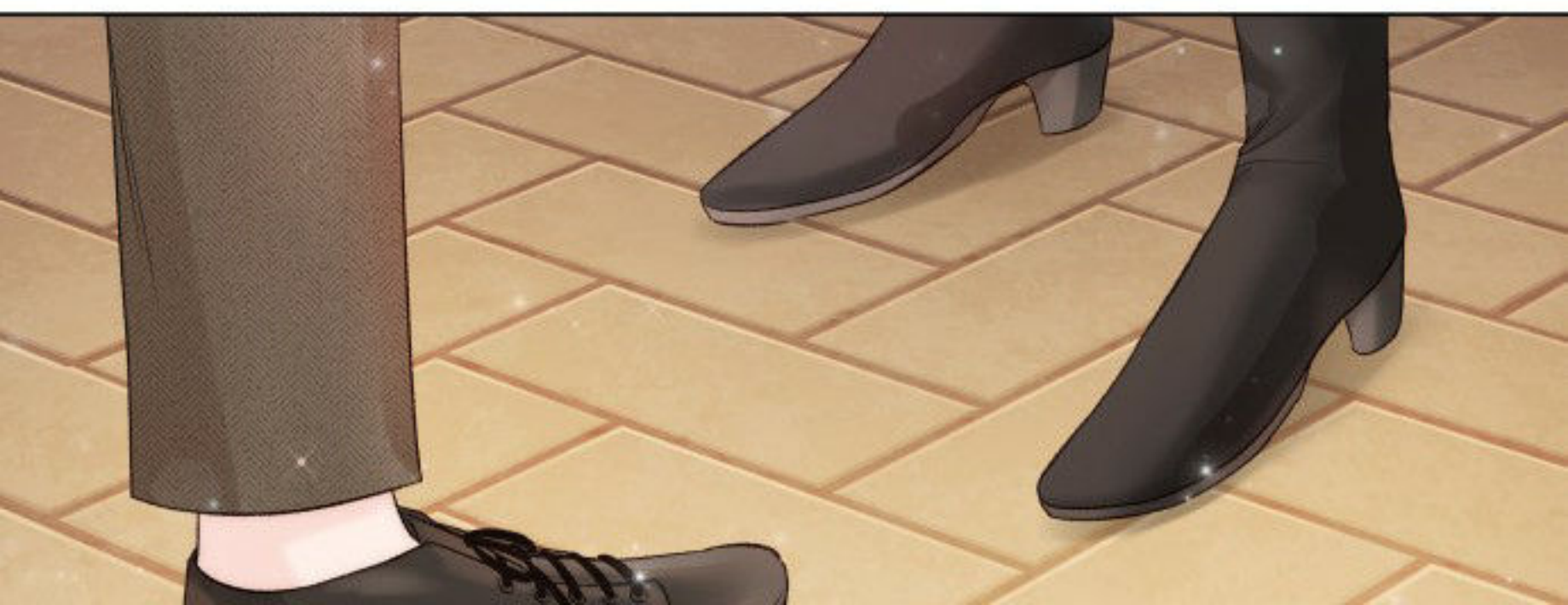
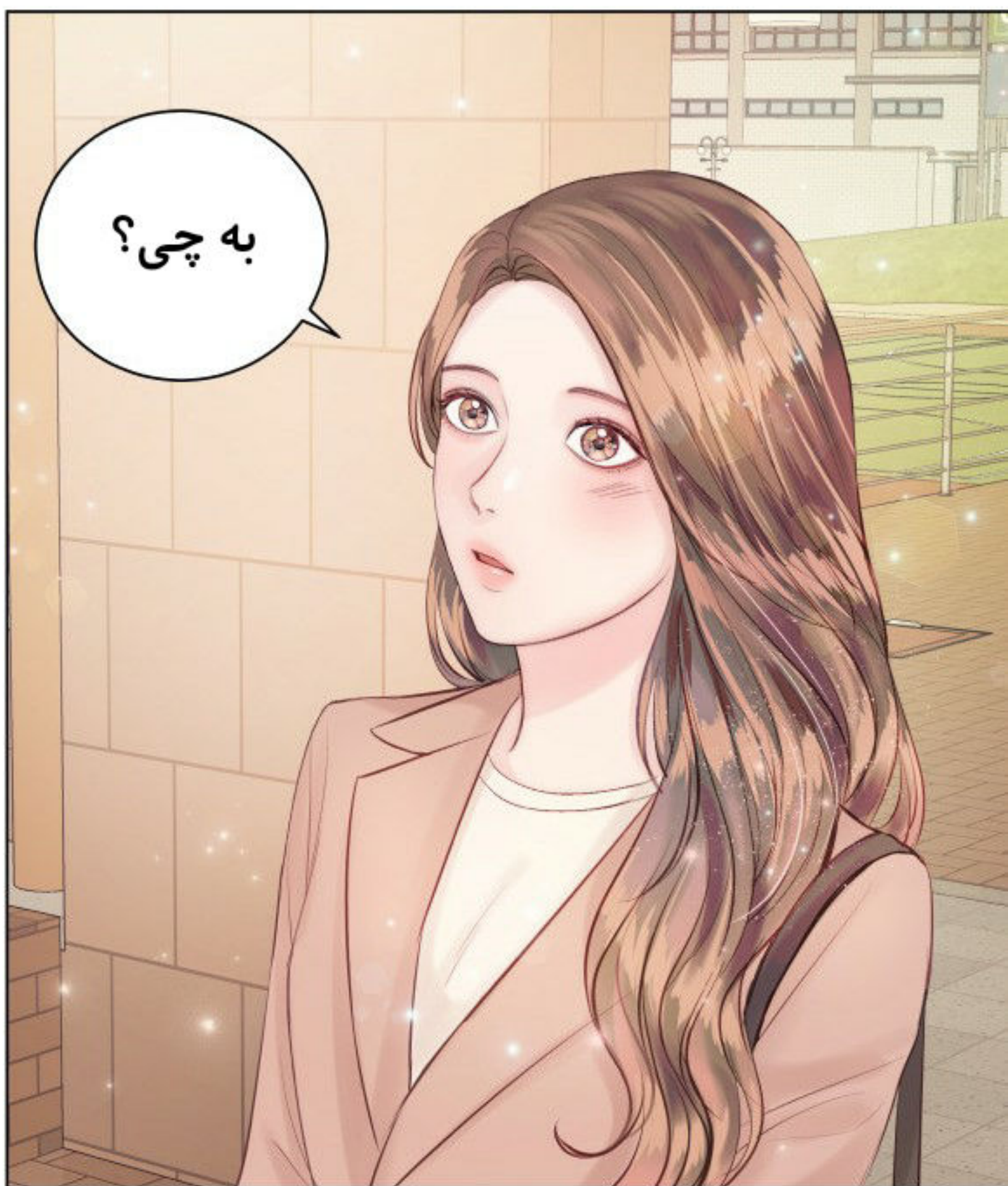


웅얼

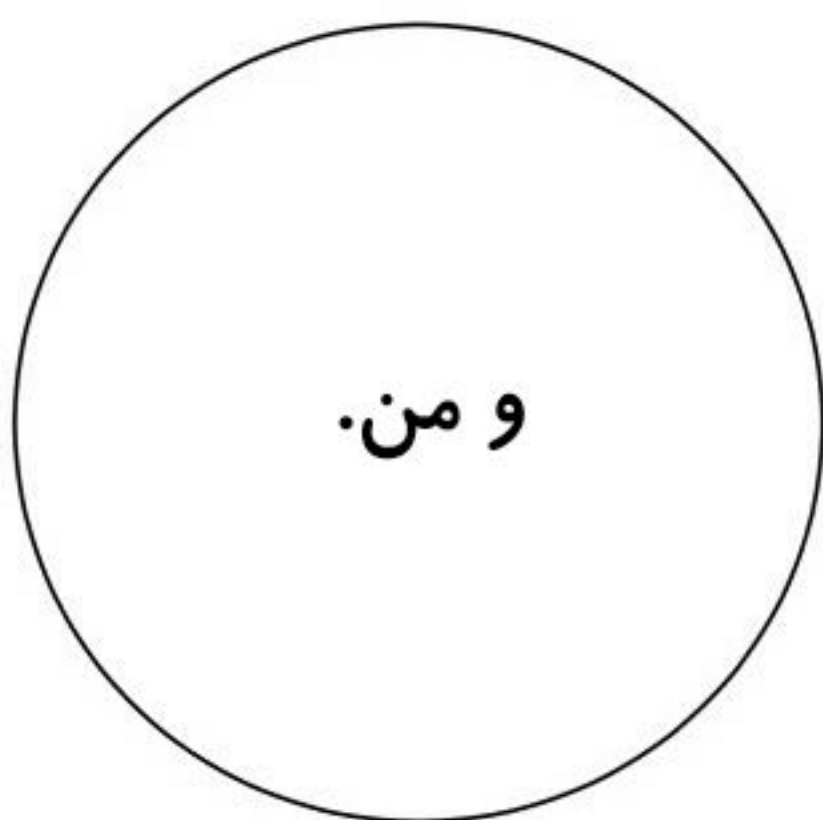


حالا هرطورم که
هست، بزودی بهش
عادت میکنی.



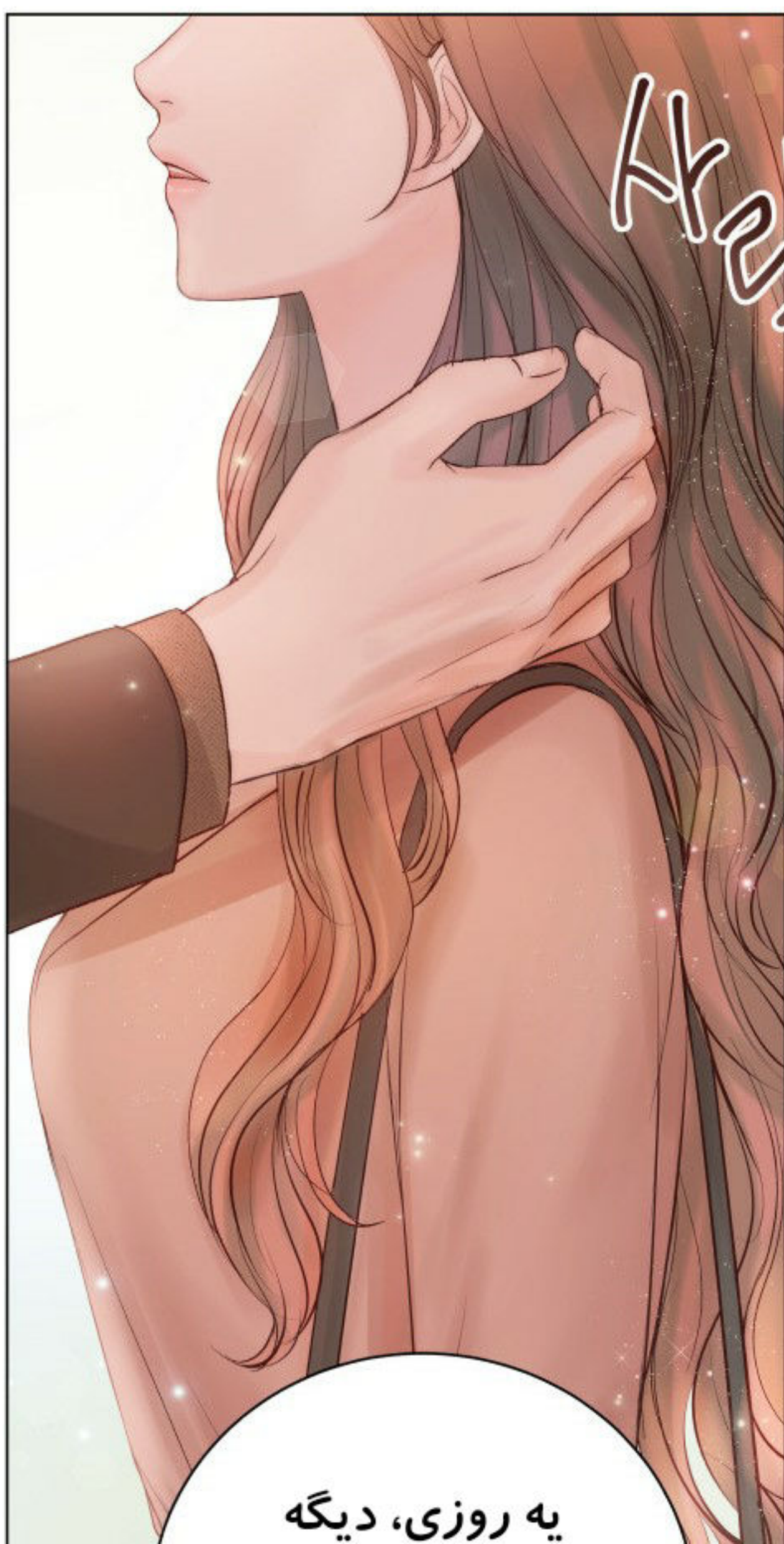








یه روزی، دیگه
ازم نمیترسی.



یه روزی، دیگه

توی نگاهت تردید
و بدگمانی نیست.



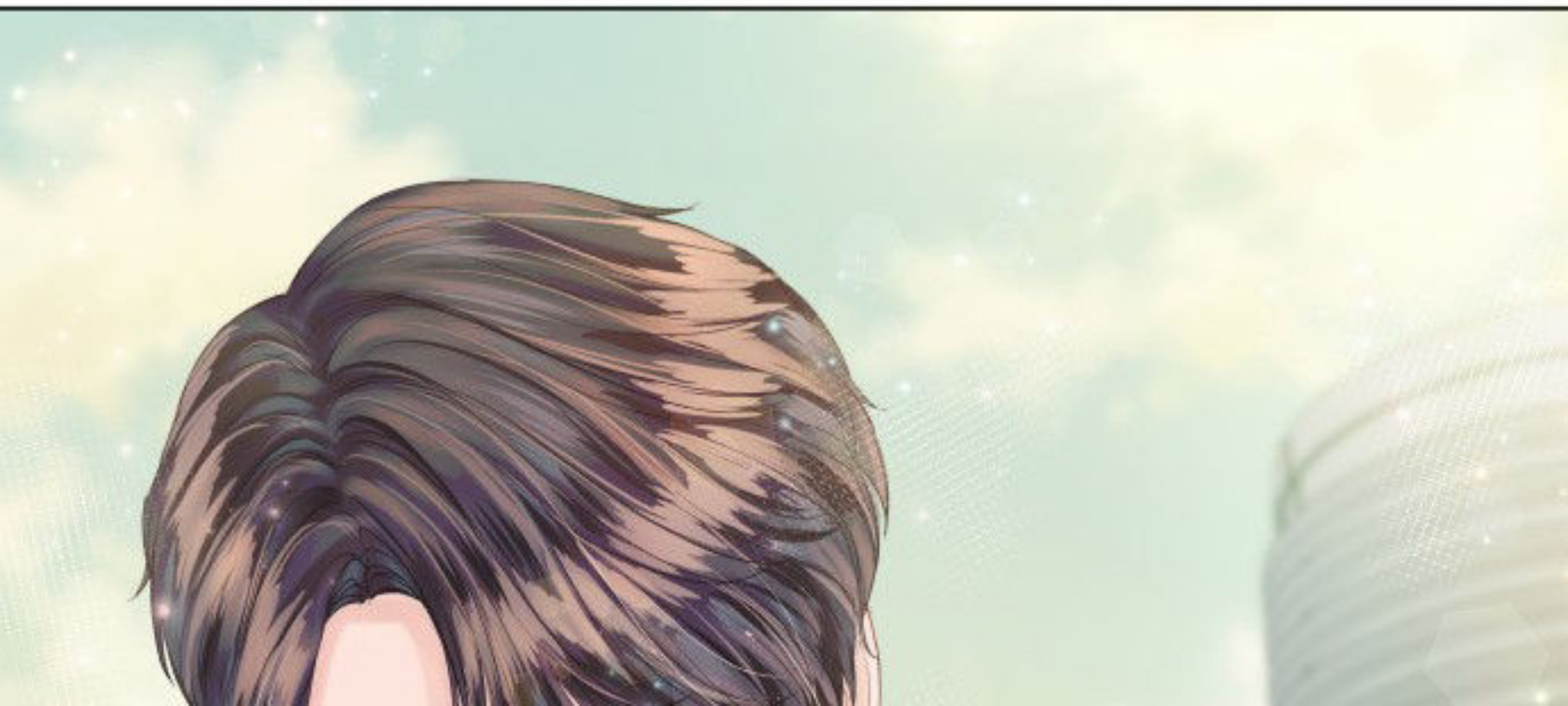
اینجوری

میتونی بهم اعتماد
و تکیه کنی.



چرا؟

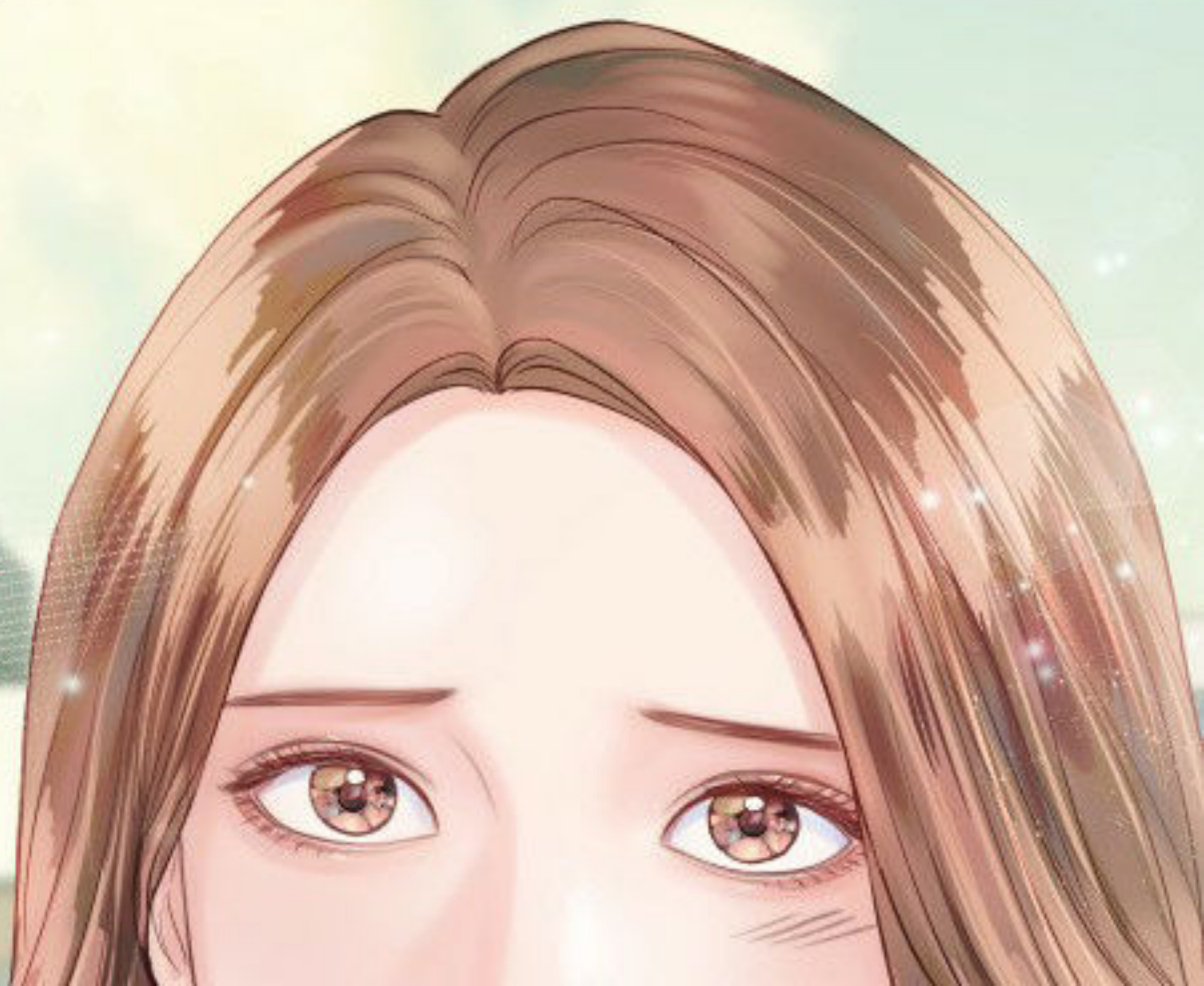
تو میتونی خواسته
تو تغییر بدی. چرا من
باید تغییر کنم؟

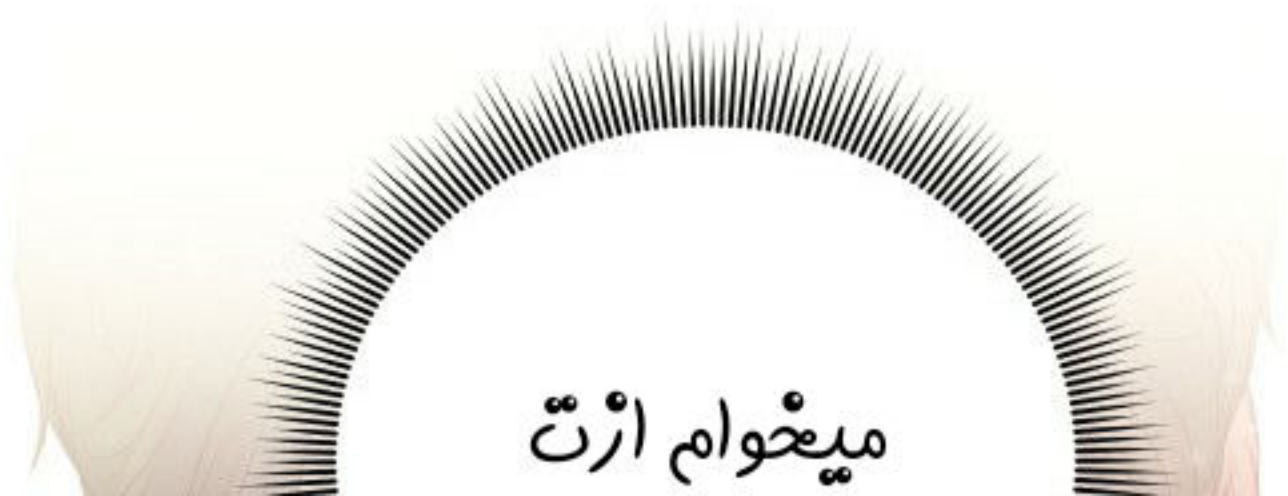
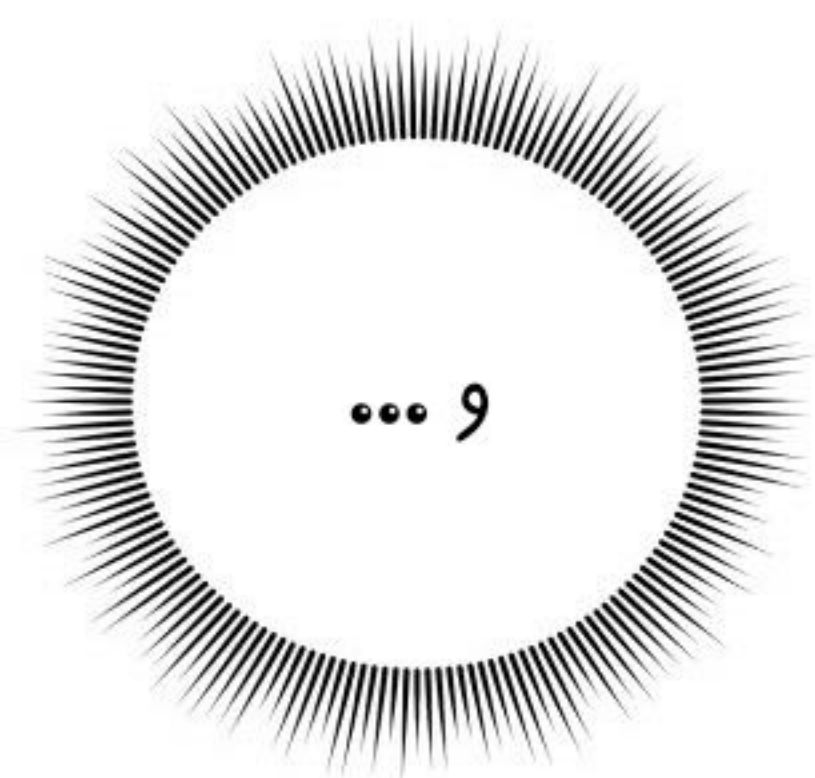




من...

خیلی کارا
هست که میخوام
با تو انجام بدم.





مراقبت كنم.

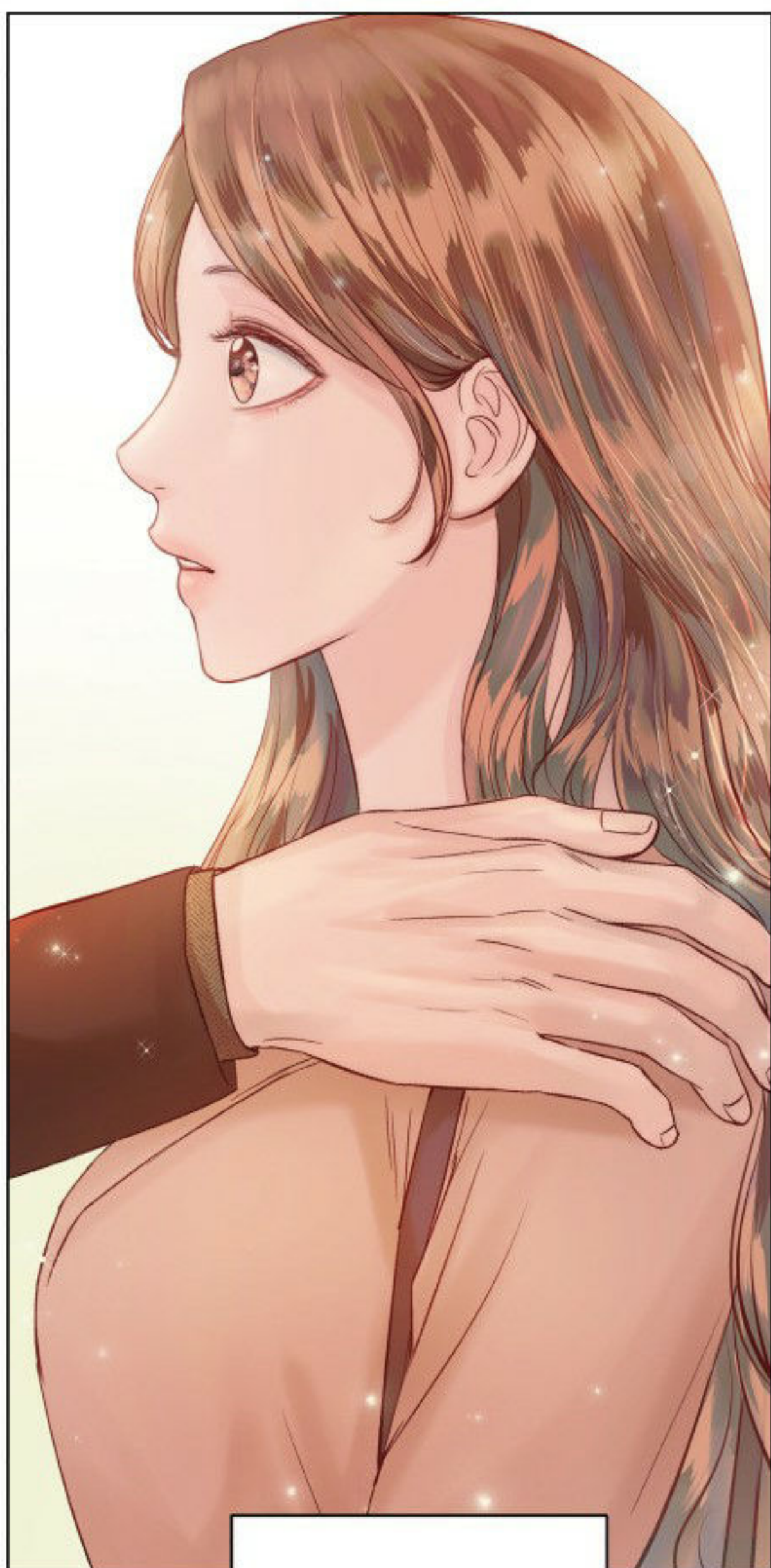
يون وو.





همونجوری که تو
بهم نزدیک شدی...





من هم

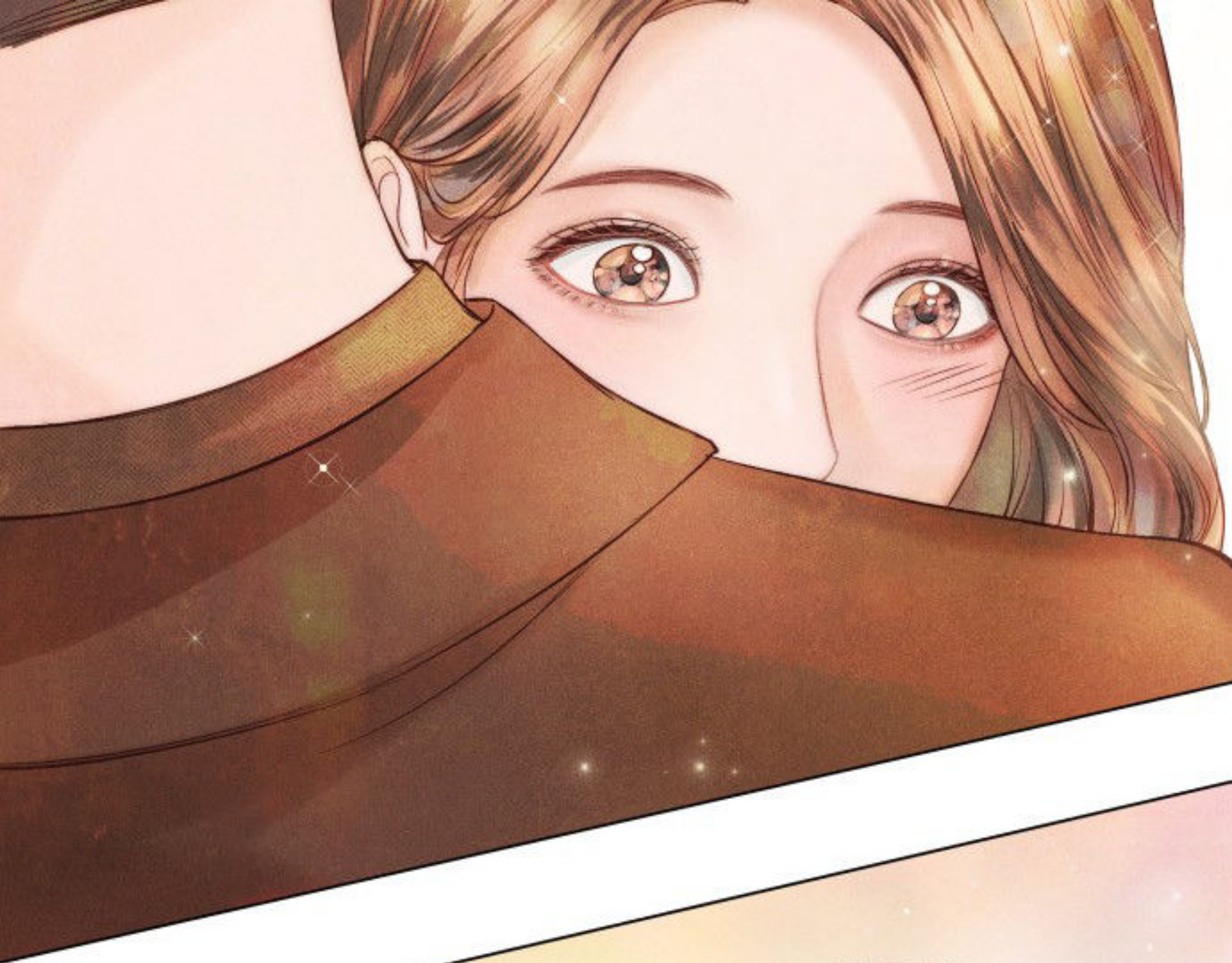
سعی میکنم
بهت نزدیک بشم.

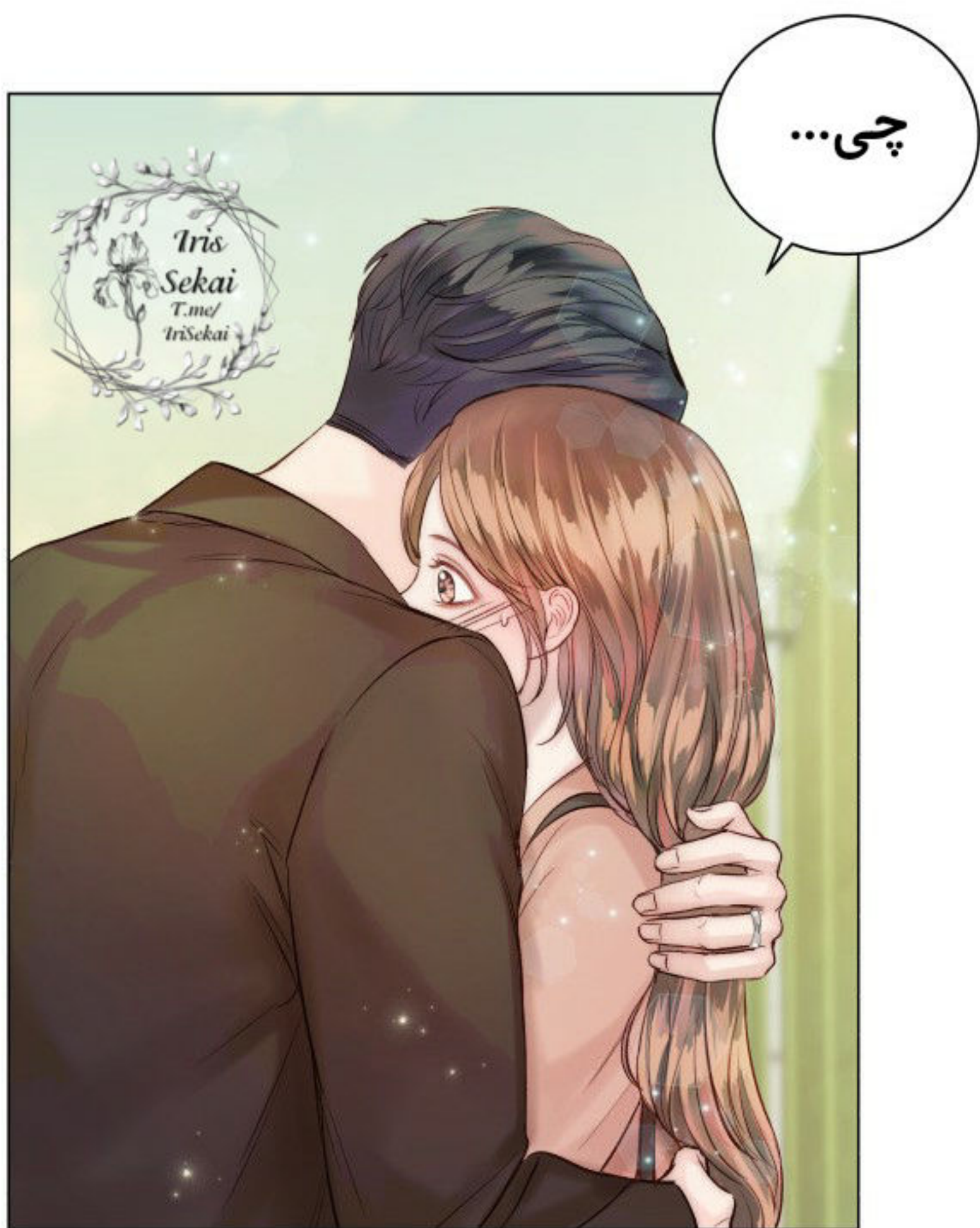


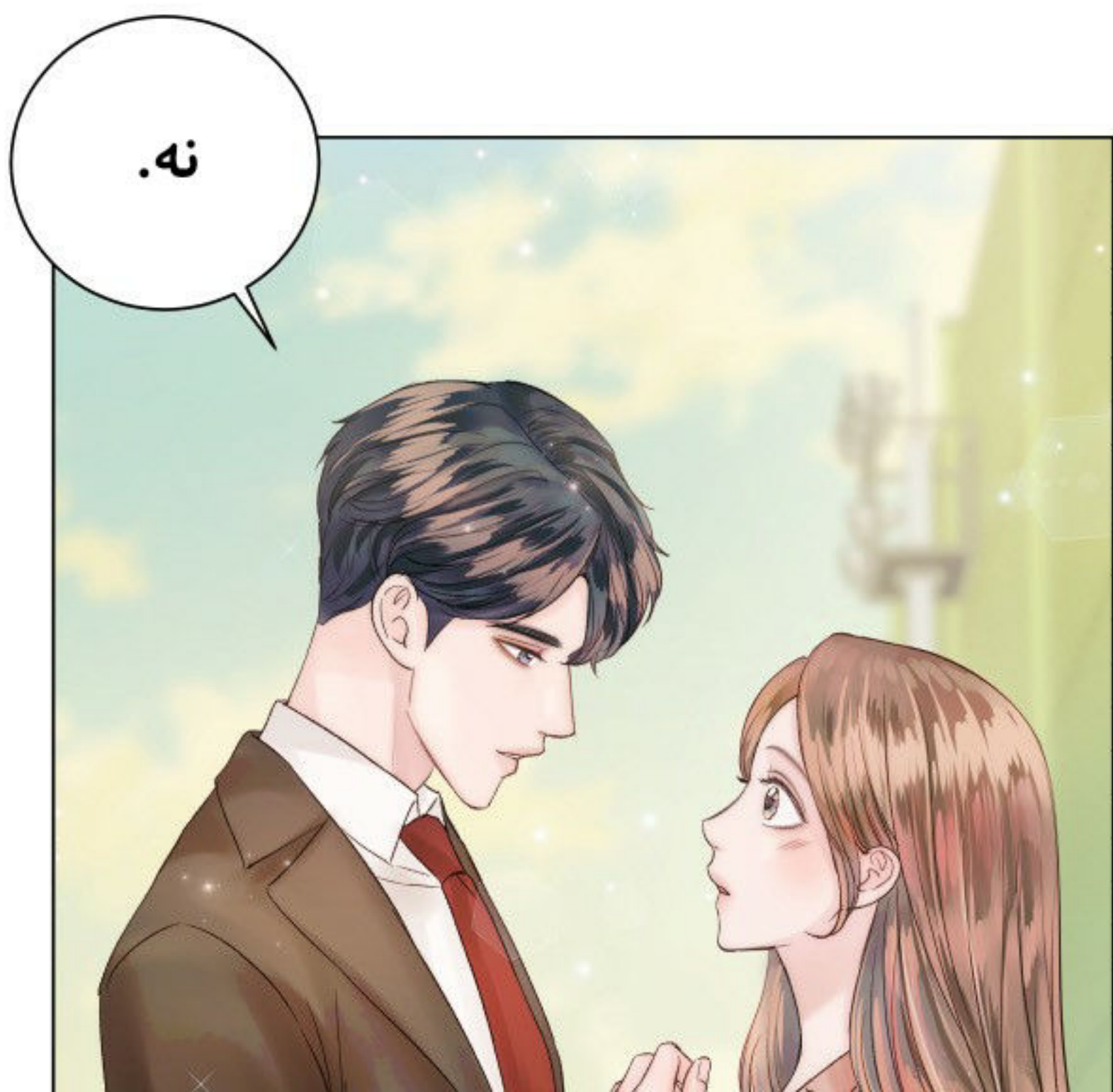


بیا زن و شوهر
واقعی بشیم.







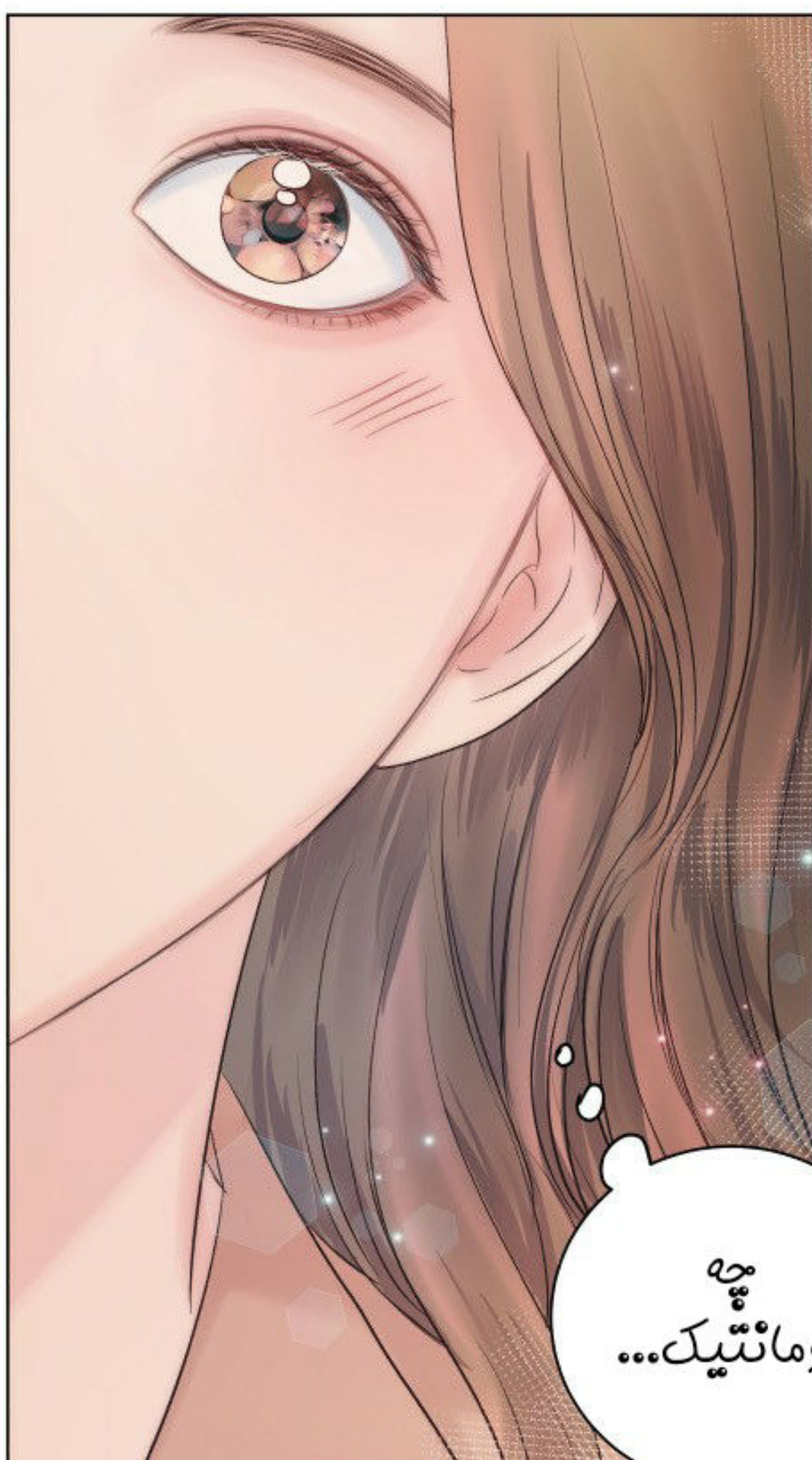




اگه هم چیزی
ازت بخوام...



اینه که
ازم نترسی.



چه
رومانتیک...

چرا
اینقدر رومانتیک
شده...؟

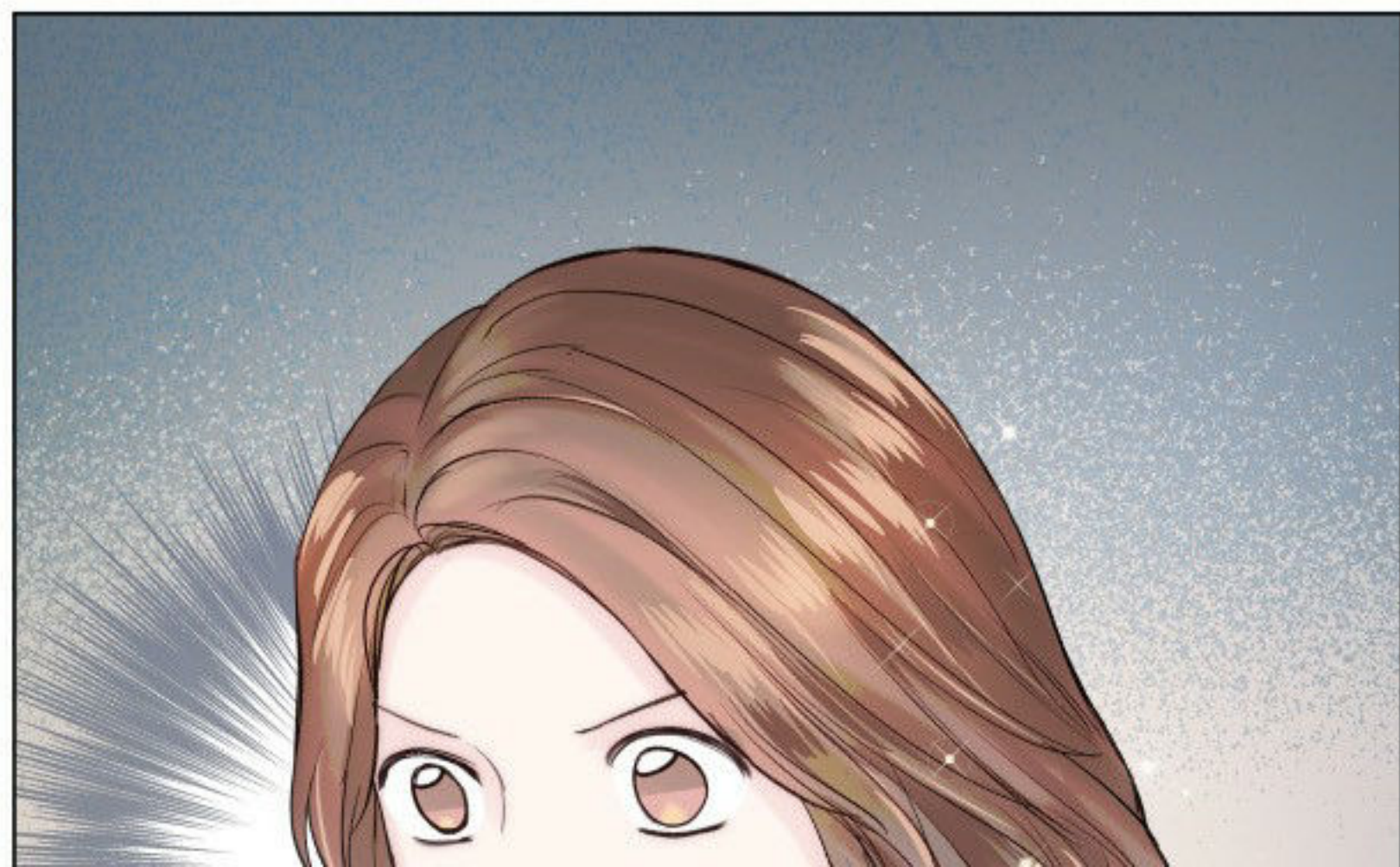
?



اینچور کارای
عشقوانش مو به
تتم سیخ میکنه!

ورا: چی از جون این پسر
بدبخت میخوای تو؟

رایین: وای خدای من،
یکی این دختره رو بگیره !!





نکنه داره
تلافی میکنه؟

یا شایدم پا زبون
پی زبونی میکه خسته
شده که هی رفتارمو
عوض میکنم.

خوب حق داره
پیچاره. خیلی اذیتش
کردم.





حتماً خیلی از
دستم کشیده.



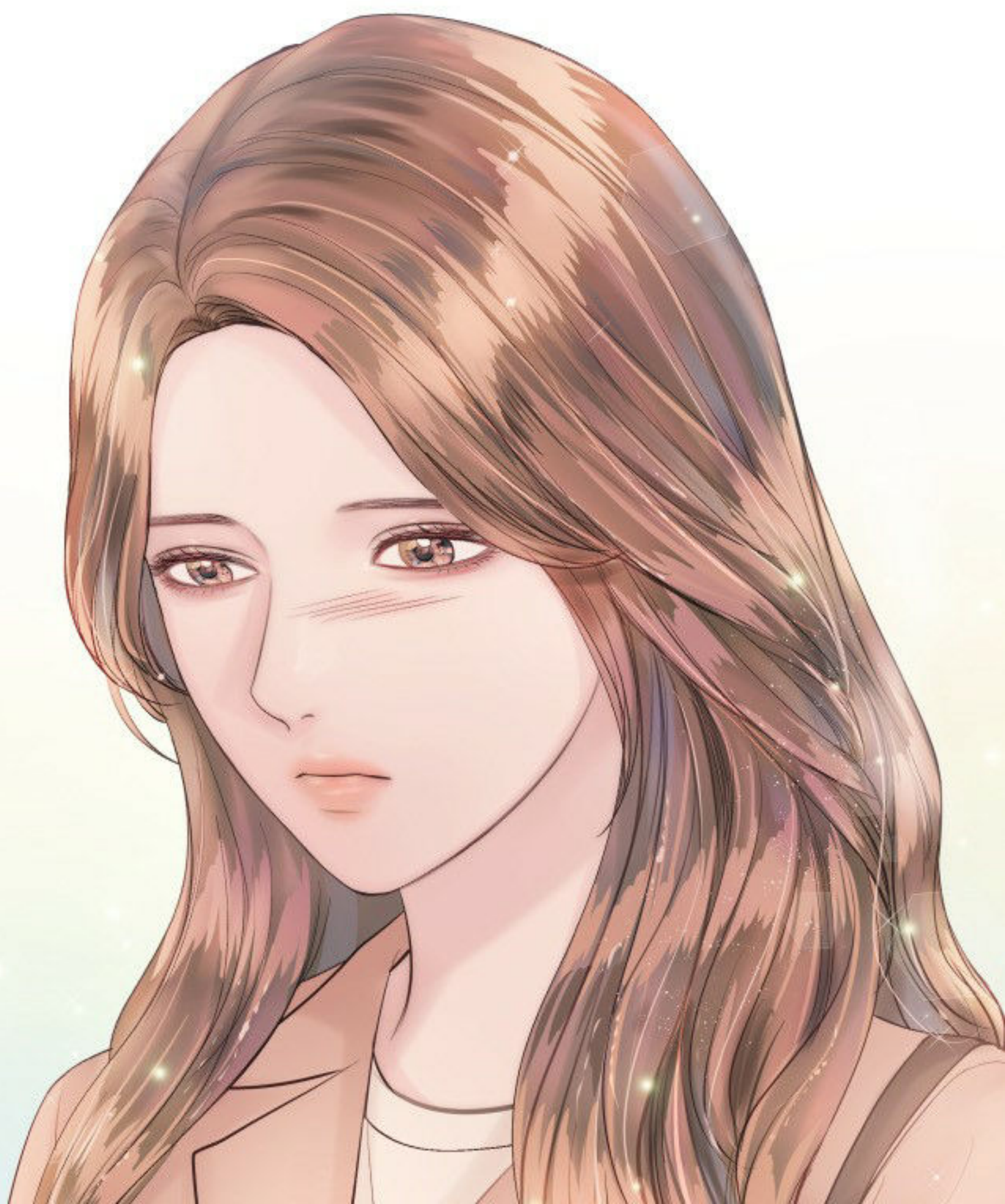
آره،
همیشه.

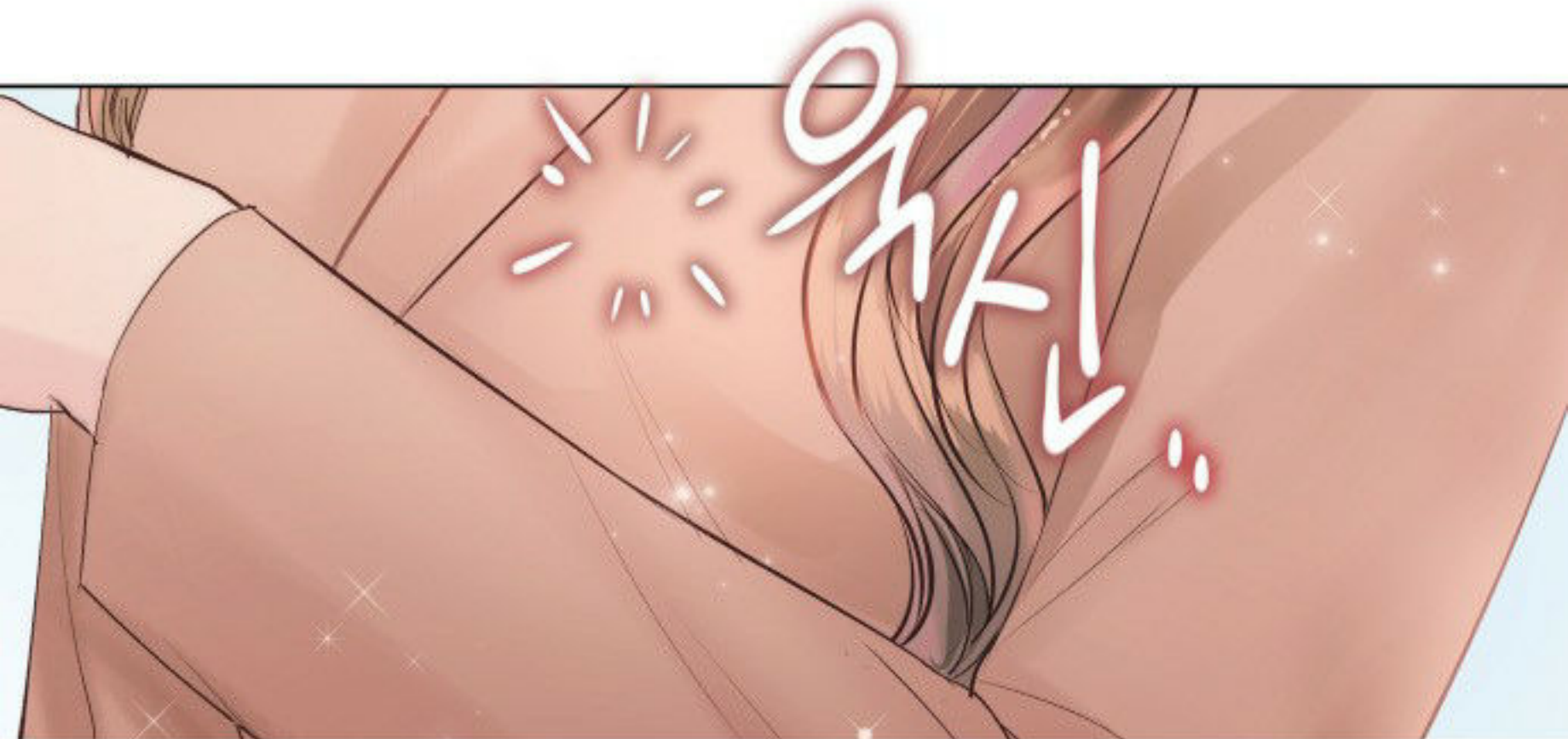


بهتر نیست الان نقش
پازی کردن رو تموم کنم

و حرف دلمو پزنم؟

ولی اونم حرف
دلشو نمیزنه.





میخواهی
بریم خونه؟

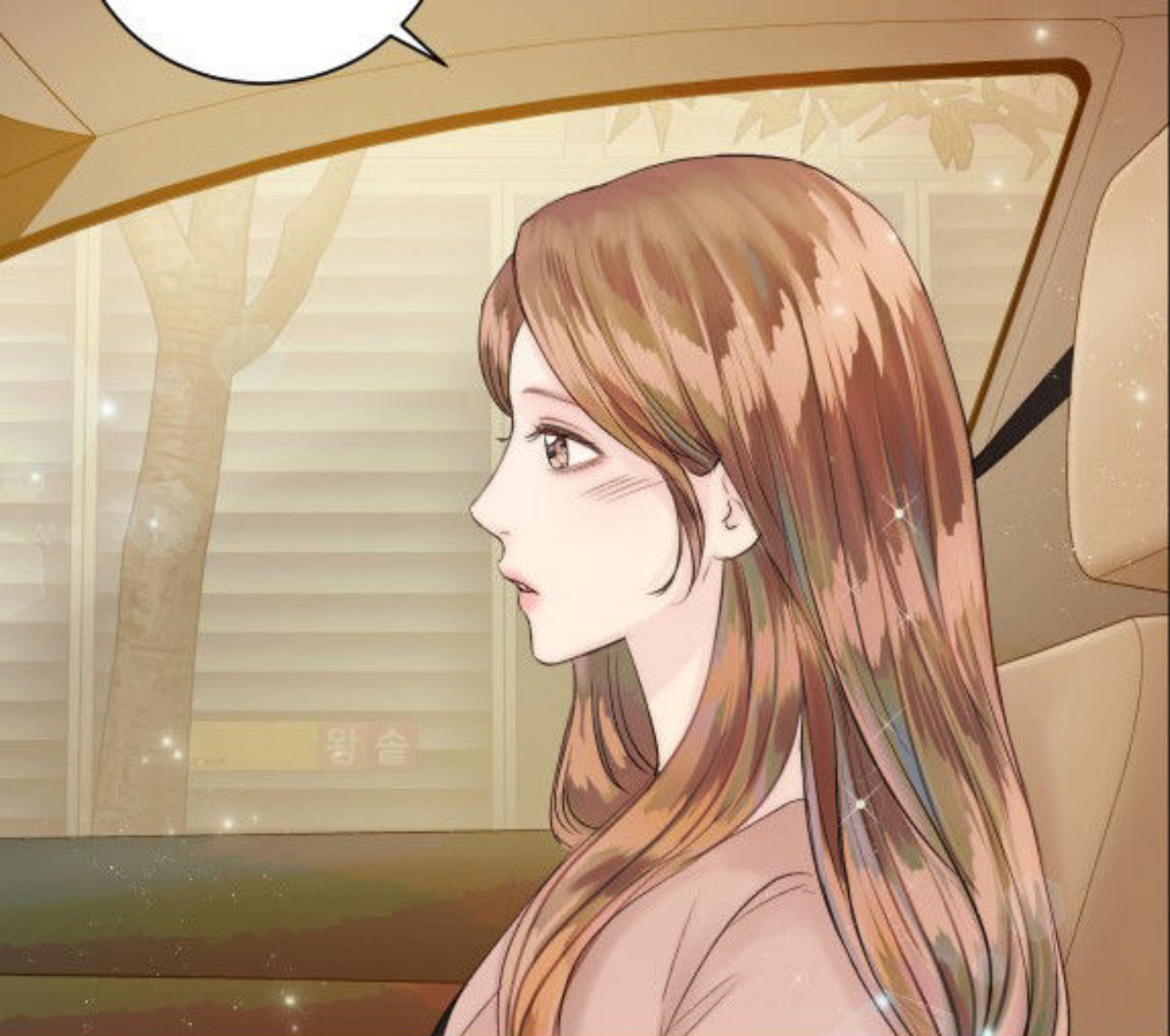


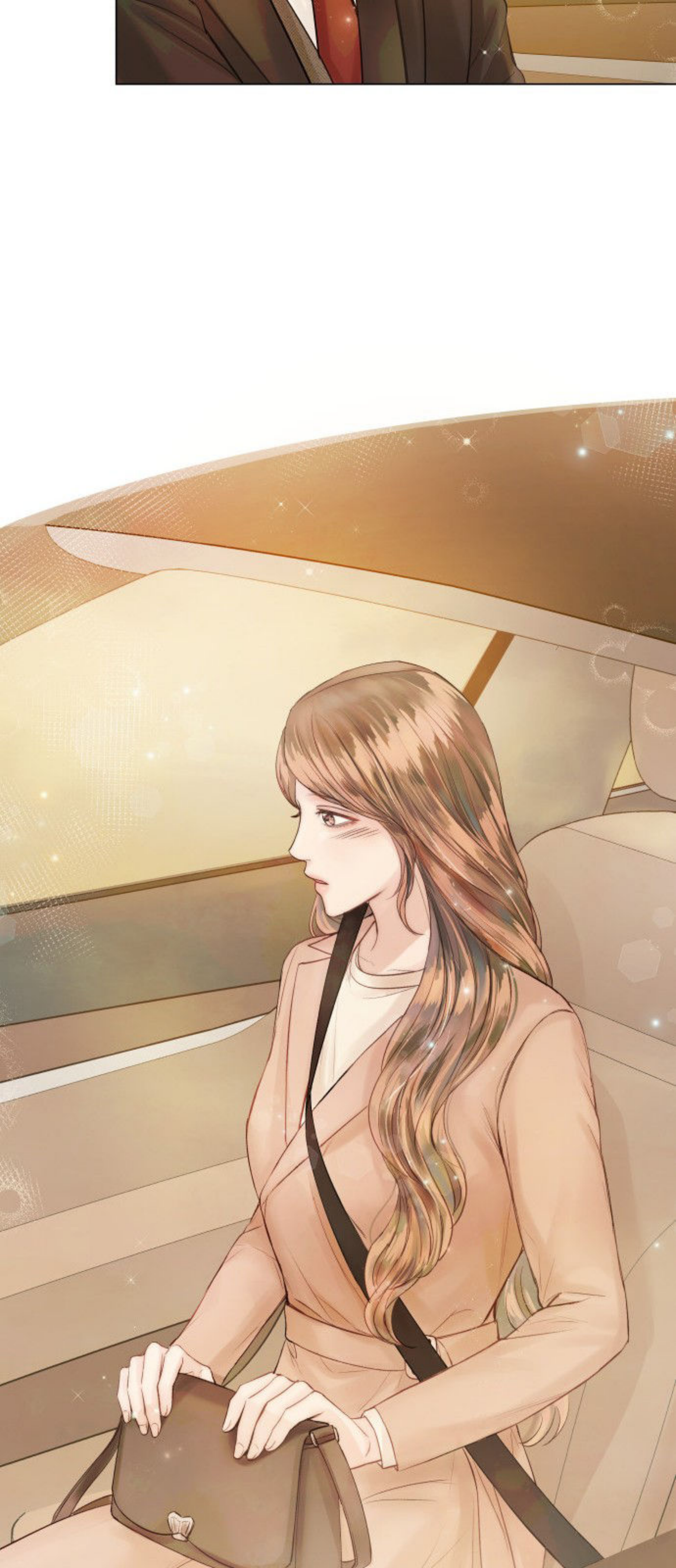


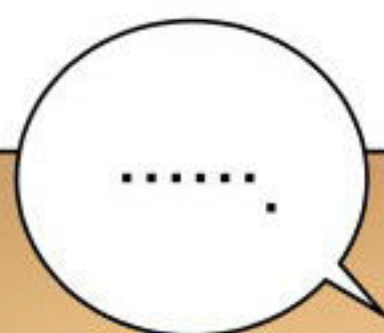
اوهوم. بریم.



امروز...







اوهوم.

حالا که بهش
فکر میکنم

از وقتی
ازدواج کردیم







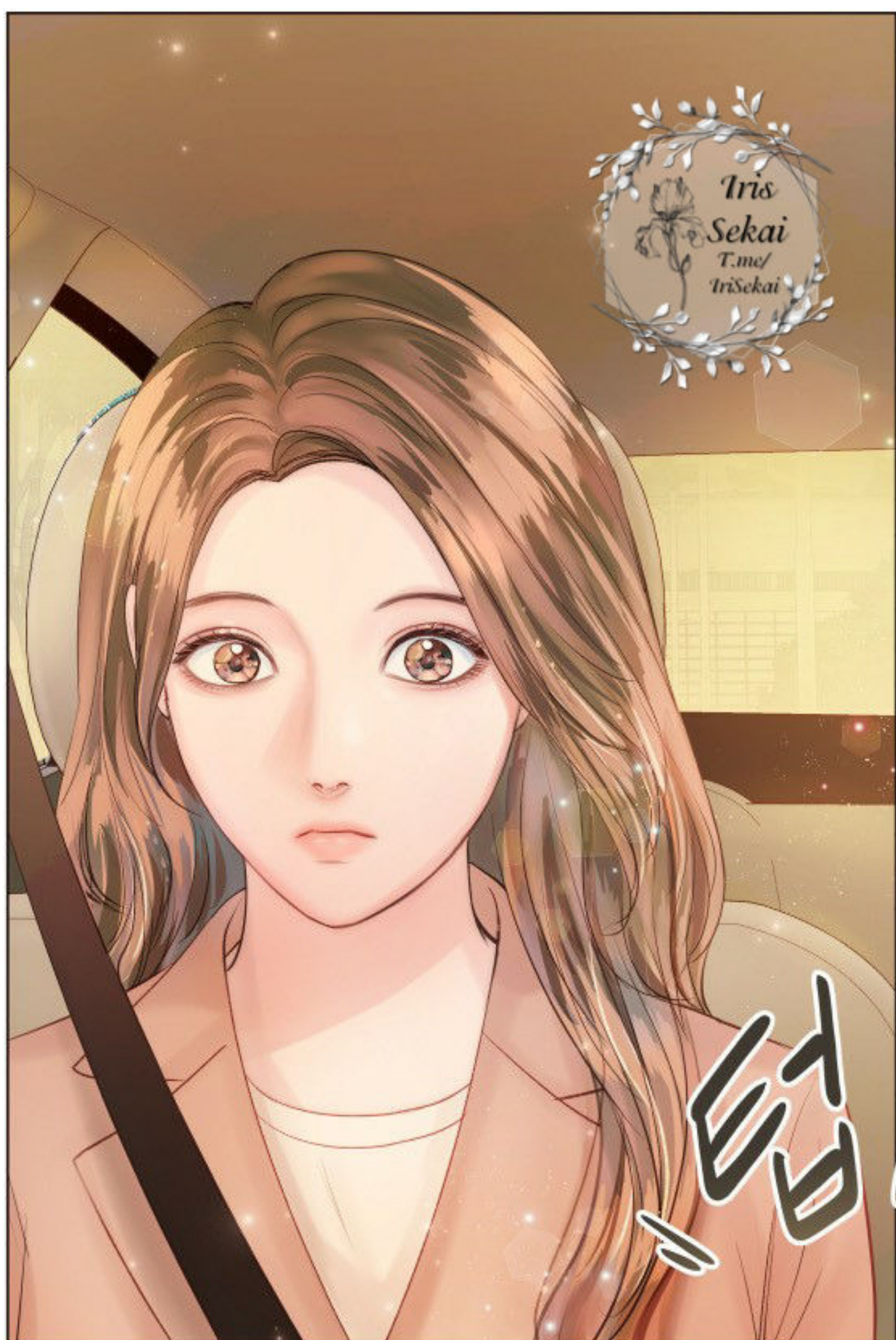
پیا همه
چیرو از اول شروع
کنیم.



اولین کار
گرفتن دسته.

لازمه واسه یه
دست گرفتن اینقدر
مجدی باشم؟







خودت گفتی
که یه زن و شوهر
واقعی بشیم...

نکنه منظورت اینجور
کارا بود؟!







ورا: ریدی خرزندم.
رایین: خاک بر سرت نکن.
خیلی بدم ریدی = _ =

نه! غلط بکنم!





نگا کن
ترو خدا...



عوضی فرصت طلب!!!





کانگ سون جه
آنلاین



ممنونم که وقت میزارید. 19:29

و داستان های من و همسرم رو دنبال میکنید. 19:30

اما اگه ببینم این داستان جایی کپی شده. 19:31

چه توی همین تلگرام چه جای دیگه ای. 19:31

منتظر عواقب خطرناکش باشید. 19:31



Message

